

اسکولاستیک

اسکولاستیک و اینترنت!

حکومت اسلامی اخیراً پس از برگزاری آنچه «انتخابات» نام گرفت، همانطور که دیدیم پای در میدان تضادی بنیادین با قسمت عمده‌ای از بدنه خود گذاشت. این حکومت همزمان می‌باید هم سعی در «بازتولید» گفتمان به اصطلاح «انقلابی» داشته باشد، و هم با علم به این امر که فاقد هر گونه پایگاه اجتماعی است، می‌باید این به اصطلاح «انقلاب» را که فراگیر و همه‌جانبه و به قول خود «مردمی» هم معرفی می‌شود حداقل در شعار و تبلیغات حکومتی «راهبری» کند! نیازی به توضیح نیست، ولی این «تضاد کلی» کار را نهایت امر به فروپاشی

خواهد کشاند. حکومت اسلامی پای در سرایشی گذاشته که بازگشت از آن و گام نهادن در مسیر نوعی «اعتلای» دستگاه حاکمیت دیگر عملاً امکانپذیر نیست. اگر جهت نشان دادن زمینه فروپاشی این حاکمیت استبدادی دیگر نیازی به شعبده و چشم‌بندی نداریم، جامعه هنوز درگیر مسائلی باقی مانده که همان مرده‌ریگ حاکمیت ۸۰ ساله فاشیسم دست‌نشانده و استعماری در کشور است. خلاصه کلام با فروریختن کاخ استبداد آخوندی مشکلی در عمل و در سطح جامعه حل نخواهد شد؛ تمامی مشکلاتی که این حکومت و حکومت‌های پیشین در سطح جامعه ایجاد کردند باقی می‌ماند و این بر عهده ملت ایران است که مسائل و مشکلات کشور را با حوصله و صرف وقت و سرمایه در حد امکان یک به یک مورد حل و فصل قرار دهد! یکی از مهم‌ترین مشکلات فوق نبود یک نظریه مستحکم و بنیادین در تفکر سیاسی معاصر است.

در اینکه این «فقر» در نظریه‌پردازی به چه دلیل امروز گریبانگیر ملت ایران شده جای بحث و گفتگو مسلماً بسیار فراخ‌تر از آن است که برخی گمان می‌کنند. به طور مثال، تاریخ پرفراز و نشیب ملت ایران شاید یکی از مهم‌ترین دلائل در توضیح «فقر» کنونی باشد؛ دین اسلام و سپس اختراع شاخه من‌درآوردی «شیعی‌گری»، که امروز مذهب ملت ایران معرفی می‌شود می‌تواند زمینه بحث دیگری قرار گیرد؛ شکست‌های سیاسی در برابر ترک‌های آسیای مرکزی و سپس فروپاشی سلسله‌های ایرانی مسلماً در ساخت و پرداخت آنچه «تقابل طبیعی ملت ایران با ساختار دولت» می‌نامیم به احتمال زیاد نقشی اساسی بازی می‌کند؛ و مسائل دیگری از این دست! تمامی تحولاتی که ملت ایران طی چند هزار سال پای در آن گذاشته، امروز همچون حافظه یک «سوپر کامپیوتر» عظیم در شیوه ریزپردازی لایه‌های مختلف اجتماعی نقشی ریشه‌ای و

اساسی بازی می‌کند. خلاصه می‌کنیم، ملت ایران شب پیش با باران از آسمان بر زمین فرونیافتاده، این ملت پیشینه‌ای دارد که فرار از آن امکانپذیر نیست. و بر اساس نظریه «حذف» و تحدید عملکرد لایه‌های مختلف اجتماعی ملت ایران نمی‌تواند از یک زندگی بهنجار و سازمان‌یافته برخوردار شود.

ولی هر چند مسائل مطرح شده در بالا را نمی‌باید در بررسی مشکلات جامعه فراموش کرد، اصل دیگری نیز در تفکر سیاسی بسیار پایه‌ای و اساسی است؛ شاخه علمی‌ای که تحت عنوان «بررسی نظریه سیاسی معاصر یک جامعه» مطرح می‌شود، شاخه‌ای بسیار نوین است. این شاخه خود سوغاتی است که گذار از مرحله مدرنیته به پسامدرنیته برای علوم انسانی در غرب به ارمغان آورده. در نتیجه در شرایطی که تفکر سیاسی رایج در کشور ایران هنوز پای در جریان «مدرنیته» هم نگذاشته، انتظار اینکه یک حرکت منتج از جافتادگی نظریه پسامدرن بتواند در عمل بر تفکر اجتماعی حاکم شود کمی دور از ذهن می‌نماید. همانطور که می‌بینیم بحث در اینمورد گسترده‌تر از آن است که بتوان در یک مطلب کوتاه آنرا به نتیجه‌ای رساند، با این وجود امروز به بررسی مسئله دین و مذهب در جامعه معاصر ایران و نقش بنیاد دین در آینده کشور می‌پردازیم. اینهمه به این امید که آینده سیاسی ایران در چارچوبی دمکراتیک ترسیم شود.

در این بررسی شاید بهتر است از پای گذاشتن به بحث‌های «اسکولاستیک» اجتناب کنیم. ولی کیست که نداند، یکی از اصول تفکر ادیان ابراهیمی، همان «اصل اثبات» وجود خداست! در جامعه ایران بنیاد دین با تکیه بر توجیهاتی کاملاً کلاسیک «موجودیت خدا» را صدها و هزارها بار در روز از طریق شبکه تبلیغاتی رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مجلات رنگارنگ «بازتولید» می‌کند. و یکی از مهم‌ترین کلیشه‌های بحث «اسکولاستیک» در مورد اثبات وجود خدا همان «نظمی است که بشر در روند مسائل جهانی و کهکشان‌ها از دیرباز مشاهده کرده!» بر اساس این استنتاج، وجود این نظم خود نشان از وجود خدا دارد! باید گفت که این برخورد از نظر فلسفی متعلق به مثنوی عقب‌افتاده ذهنی است. اگر بشر به عنوان «مخلوق» مدعی وجود نوعی «نظم» می‌شود، این «نظم» را الزاماً در چارچوب منطقی از آن خود «دریافت» کرده، و این چارچوب منطقی متعلق به «مخلوق» است. مخلوق نمی‌تواند با تکیه بر منطق خود وجود «خالق» را اثبات کند! اگر در این روند به اصطلاح «فلسفی» عمل «اثبات» صورت گیرد، «خالقی» که پای از این بحث بیرون می‌گذارد بیشتر ساخته ذهن و ذهنیات و «منطق» همان مخلوق خواهد بود، تا موجودیتی مستقل و خارج از «مخلوق»! خلاصه کلام بسیاری از پایه‌های فکری و نظری در اسکولاستیک اسلامی و غیره، همانطور که نمونه بالا نشان داد، خود پای در «دوره‌های باطل فلسفی» و پوچ‌گوئی می‌گذارد. اندیشمندان بزرگ ایرانی در دوره اسکولاستیک همچون بوعلی سینا و فارابی مسلماً از جمله افتخارات هر ایرانی‌اند، ولی اینان متعلق به دوره دیگری از موجودیت بشرند، با ابزار اسکولاستیک

نمی‌توان به استقبال هزاره سوم و عصر اتم و اینترنت و فضا رفت. «وجود خدا» در چارچوب تفکر اسکولاستیک در دنیائی به اثبات می‌رسد که فقط یک «منطق» بر آن حکومت می‌کرد، امروز ده‌ها نوع منطق بر فضای علمی، نظری و صنعتی حاکم شده؛ حتی سخن از «منطق مبهم» نیز به میان می‌آید! در چنین فضائی سخن گفتن با تکیه بر اسکولاستیک یا نشانه عقب‌ماندگی است، یا دلیلی است غیرقابل تردید بر مردم‌فریبی و دکان‌داری!

این خلاصه را گفتیم تا مسئله برخورد «اعتقادی» و «تعبدی» با دین و مذهب را به طور کلی از بحث «نظریه سیاسی ایران معاصر» خارج کرده باشیم. با این وجود اگر افرادی معتقد به وجود خدا هستند - «موجودیت» را به هر ترتیبی که مایل‌اند به اثبات برسانند - این مسئله مربوط به خودشان خواهد بود، وارد کردن این مباحث، در علوم انسانی و فلسفه «غیراسکولاستیک» و وانمود کردن اینکه این مباحث موضوعیتی معاصر نیز می‌تواند داشته باشد، عملی است کاملاً غیرقابل توجیه.

اینک سعی می‌کنیم به موضوع اصلی وبلاگ بپردازیم. همانطور که شاهدیم مدتی است بحث گسترده‌ای بر محور دین و نقش دین در جامعه ایران آغاز شده. در عمل دستیابی ملایان به قدرت سیاسی به صورتی طبیعی راه بر این بحث‌ها گشوده. در اینکه زمینه سیاسی و استراتژیک این «بحث‌ها» چه می‌تواند باشد، ده‌ها وبلاگ نوشته‌ایم.

بارها گفته‌ایم که منافعی در پشت پرده «دین» را ابزار چپاول کرده، بارها نوشته‌ایم که برخورد محافل استعماری با مسئله دین اسلام در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی برخاسته از منافع پیچیده‌ای است، و در پناه همین منافع است که محافل کذا از طریق اوباش وابسته به خود سعی در طبیعت‌زدائی از دین و تبدیل آن به یک «ایدئولوژی» کرده‌اند. با این وجود دین به عنوان یک بنیاد در تمامی کشورهای جهان وجود دارد، و اگر «اثبات وجود خدا»، همانطور که دیدیم فراتر از اسکولاستیک‌ها می‌رود، جهت اثبات اینکه بنیاد دین در جامعه ایران وجود دارد نیازمند هیچ استدلال و اثباتی نیستیم.

پس در این مبحث می‌باید نخست به بررسی «بنیادها» پرداخت. همانطور که گفتیم دین یک بنیاد است، و اگر استدلال‌هایی جهت ایجاد «تقدس» در اطراف دین به وجود آمده، صرف موجودیت این «استدلال‌ها» به هیچ عنوان دلیلی بر «تقدس» این بنیاد نخواهد بود. بنیاد دین همچون دیگر بنیادهای جامعه برخاسته از شیوه تولید حاکم بر کشور است، و همچون دیگر بنیادها بالاجبار هم در روند «تولید» شرکت می‌کند، هم در روند «عرضه» و هم در بازار «مصرف». فقط «تولید» بنیاد دین تولیدی ویژه است؛ این همان است که پیشینیان مان آنرا به سخره «دین‌فروشی» نامیده بودند. خلاصه کلام، بنیاد دین نیازمند ارتزاق است، نیازمند ارتباط با جامعه است و در نتیجه نمی‌تواند همانطور که گروهی از مخالفان حکومت اسلامی امروز عنوان می‌کنند «خارج از حکومت» قرار گیرد! اینکه دین خارج از حکومت قرار داشته باشد، دقیقاً به این معناست که گروهی بخواهند مثلاً بازار، شرکت و یا یک مرکز تولیدی و صنعتی را خارج از دولت و ارتباط اندام‌وار با مسائل روزمره کشور قرار دهند.

این روش غیرمنطقی، خصوصاً آنجا که «ارتباط دین با حکومت» را افرادی به زیر سؤال می‌برند که به اصطلاح

مدعی نوع بخصوصی از «دمکراسی» نیز هستند، بیشتر مشکل‌آفرین می‌شود. البته اینان تعریف ویژه‌ای از «دمکراسی» ارائه می‌دهند! می‌دانیم که دمکراسی بر خلاف آنچه اینان تبلیغ می‌کنند به هیچ عنوان حاکمیت اکثریت بر اقلیت نیست؛ این تحریف دمکراسی است و نهایت امر فاشیسم و سرکوب فردیت‌ها را در بطن جامعه به ارزش می‌گذارد. این روشی است که حکومت فعلی اسلامی با تکیه بر آن خود را بر افراد جامعه تحمیل کرده. دمکراسی سیاسی در نخستین گام در چارچوب احترام به فردیت‌هاست که می‌تواند شکل گیرد. در گام‌های بعد مسئله انسان‌محوری و تاریخ‌شمولی قوانینی است که بر افراد جامعه حاکم می‌شود، و این روند همچنان به پیش خواهد تاخت. حکومت اکثریت بر اقلیت و حکومت مردم، همان است که آدولف هیتلر تعریف کرده!

در ثانی، زمانیکه طرفداران این نوع به اصطلاح «دمکراسی»، هر چند بیشتر فاشیسم است تا دمکراسی، همزمان خواهان کنار گذاردن دین از معادلات حکومتی نیز می‌شوند، کار دیگر واقعاً بیخ پیدا می‌کند. چگونه می‌توان بنیاد دین را خارج از دولت قرار داد، و همزمان ادعا داشت که این دولت نماینده تمایلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اکثریت

مطلق افراد جامعه نیز هست؟ خلاصه بگوئیم، این برخوردها فقط نشان می‌دهد که بحث «نظریه سیاست معاصر در کشور» به هیچ عنوان مورد التفات قرار نگرفته، و کسانی سعی دارند که هر گونه بحث در این موارد را به بیراهه کشانده از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. بنیاد دین نمی‌تواند خارج از حکومت قرار گیرد، خصوصاً در یک دموکراسی، و آنان که امروز سخن از بیرون بردن بنیاد دین از دولت به میان می‌آورند بخوبی می‌دانند که بنیاد دین اگر خارج از حکومت قرار گیرد، هم تبدیل به عامل بحران‌زائی در روابط اجتماعی خواهد شد و هم به مشروعیت دینی حکومت ضربه وارد خواهد آورد. چنین جامعه‌ای هم بنیاد روابط اجتماعی‌اش متزلزل است و هم بنیاد دولت و حکومت‌اش. پرواضح است که ایرانیان خواهان چنین جامعه‌ای نباشند.

امروز کشورهای جهان برای معضلی به نام «بنیاد دین» و ارتباط آن با مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر یک جوابی در حد فرهنگ، تاریخ و نقش خود در سطح جهان یافته‌اند؛ مشکل ایران این است که «بنیاد دین»، به صورتی که حاکمیت فعلی در چارچوب نیازهای استعماری غرب تعریف کرده، در کارزار سیاست و اقتصاد و امور مالی اینک به بن‌بست رسیده. در غرب سرمایه‌داری و بورژوازی به طور کلی دین را به عقب نشانده و رابطهٔ اندام‌وار «دنیوی» و «اخروی» به طور کلی از هم گسسته؛ میان ایندو فضا حد فاصلی ایجاد شده که غیرقابل فروپاشی است. یا به طور مثال در کشور عربستان سعودی روابط به شیوه‌ای شکل گرفته که یک «بنیاد دینی» بسیار متحجر دهه‌هاست گام به گام با پیشرفت و رشد اقتصادی جامعه همراه است، و به هیچ عنوان در کلاف روابط اجتماعی مورد تعرض قرار نمی‌گیرد! این «ایستائی» در جامعهٔ سعودی‌ها البته نمی‌تواند ایده‌آلی برای کل بشریت تعریف شود، ولی مشکل ارتباط بنیاد دین با جامعه در این کشور وجود ندارد. در شرایطی که این مسئله در همسایگی عربستان سعودی و در ایران در اوج قرار گرفته.

آنچه در کشور ایران بر محور مسئلهٔ دین بحران‌آفرین شده ارتباطی است که دین، علی‌الخصوص مذهب شیعه پیوسته با ایدئولوژی سیاسی برقرار می‌کند. خلاصهٔ کلام ارباب مذهب شیعه خود را صرفاً روحانی به حساب نمی‌آورند، اینان در چارچوب نوعی تعلیم و تعلم هم نمایندگان «الهییت» هستند و هم تنظیم‌کنندگان غائی و نهائی روابط زمینی و مادی! و در توجیه این مأموریت «الهی - زمینی» یا بهتر بگوئیم «اخروی - دنیوی» آن‌ها بر سنت پیامبر اسلام و برخی امامان که بیشتر الگوی اینان را بازتاب می‌دهند تکیه می‌کنند! بی‌دلیل نیست که امام اول شیعیان که خود نهایت امر «امپراتور» هم شد، و امام سوم که در راه دستیابی به قدرت سیاسی و نظامی به قتل رسید از نظر اینان مهم‌ترین الگوها باشند! خلاصهٔ کلام این برخورد سیاسی نتیجهٔ نوعی التقاط میان مادیت و معنویت است که نهایت امر بهترین وسیله جهت به دست گرفتن قدرت سیاسی شده.

همانطور که می‌بینیم این طبیعت ویژه، به بنیاد شیعهٔ اثنی‌عشری قابلیت عجیبی در ایجاد بحران سیاسی نیز اعطا می‌کند. اینان به نام «خدا» و با استفاده از موضع روحانی تحت عنوان رتق‌و‌فتق امور مسلمین هم سخنگوی معنویت می‌شوند و هم مدعی

اداره امور روزمره مردم. گروهی را به امید به دست آوردن بهشت موعود و گروه دیگر را به امید چپاول و مالاندوزی در اطراف خود جمع می‌کنند! به قولی «شانس» را از همه طرف محاصره کرده‌اند؛ فقط با یک اشکال عمده: چنین صورتبندی ایده‌آلی نهایتاً به نتیجه‌ای نه چندان مشعشع می‌رسد که امروز شاهدیم. بسیاری از همین روحانیون و دین‌خویان و دین‌باوران تلاش دارند تا از طریق «بازتعریف» این مذهب خلق‌الساعه هم گلیم دین را از آب‌های پرتلاطم سیاست معاصر بیرون بکشند، هم گلیم منافع مالی و اقتصادی محافل و تشکیلات خودشان را.

جایگزینی‌ای صورت گیرد موبدان در دوره ساسانی خود پایه‌گذاران التقاط «اخروی - دنیوی» بوده‌اند؛ اینان خود یک‌پا صاحب منافع‌اند.

از همین رو برخورد با پدیده دین و نقش دین در ایران فردا را ما از منظر یک بررسی نظری، البته در چارچوب یک جامعه دمکراتیک در همینجا در مقام یک «پیشنهاد» مطرح می‌کنیم. امیدواریم که دیگران، خصوصاً صاحب‌نظران در این امور قبول زحمت کرده این مفاهیم را تا آنجا که امکان دارد حتی در چارچوب استنباط‌های شخصی و گروهی خود به پیش رانند.

نخست اینکه در چارچوب نظریه سیاسی‌ای که ما مبلغ آن هستیم جامعه ایران نمی‌تواند به صورت یک جمع‌گرایی و امت‌پروری اداره شود. ملت ایران از پیروان ادیان و مذاهب و باورها و آداب و رسوم متفاوت تشکیل شده، و به اعتقاد راسخ ما، حضور چندگانه قومیت‌ها و زبان‌ها و مذاهب و ادیان مختلف در دامان یک سرزمین و در متن یک هویت تاریخی مشترک رمز اساسی در حفظ موجودیت ملت ایران، فرهنگ ایران و خصوصاً زبان ایرانیان است. ایرانی می‌تواند مسلمان باشد، ولی ایرانی الزاماً مسلمان نیست. در نتیجه برخورد «یک کشور، یک مذهب» که پس از ایجاد کشورهای اسرائیل و پاکستان در فردای جنگ دوم جهانی تبدیل به اهرمی جهت

با این وجود باید قبول کرد که مشکل امروز ایران از نظر تاریخی سابقه‌ای طولانی در دیگر کشورها نیز داشته. اگر نمونه اروپای غربی را مشاهده کنیم، حکومت کشیش‌ها بر این منطقه از جهان شاید یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ بشری باشد، کشیشان نیز در همین رابطه جادویی دست و پا می‌زدند: همزمان هم اداره‌کننده امور دنیوی بودند و هم تنظیم‌کنندگان امور «اخروی»!

ولی در کمال تأسف جهت بیرون رفتن از بحران فعلی ایرانیان نمی‌توانند بر تجربه ملت‌های دیگر تکیه کنند. نمونه اروپا به ما نشان داد که رشد گسترده و فراگیر بورژوازی می‌تواند بر حاکمیت دین بر جامعه نقطه پایان بگذارد، ولی چنین رشدی برای کشور ایران در شرایط فعلی غیرقابل تحقق است. از طرف دیگر کشورهای همچون ژاپن توانسته‌اند بر دین خوئی‌ها و نقش روحانی‌جماعت در روزمره مردم نقطه پایان بگذارند، ولی دین در ژاپن از ویژگی‌های دین در ایران برخوردار نیست. نهایت امر در کشور کوبا، فیدل کاسترو توانست با تکیه بر پیشینه آفریقائی مهاجران و میدان دادن به مذاهب این خطه از جهان در کوبا به شدت با رشد نفوذ کاتولیک‌ها و قدرت‌گیری اهرم‌های سیاست‌گزاری «پاپ» در این کشور مبارزه کند، ولی پیشینه دینی ایرانیان در حال حاضر قادر به جایگزینی شیعی‌گری نیست. اگر هم چنین

اعمال سیاست‌های استعماری در منطقه شد، اگر از طرف برخی بلندگوها تبلیغ می‌شود، برخوردی در خور ایرانی و شایسته ملت ایران نخواهد بود.

در مورد نقش «بنیاد دین» نیز همانطور که پیشتر گفتیم ادعای اینکه این بنیاد می‌باید خارج از دولت و مسئولیت حکومت قرار گیرد، از نظر ما ادعایی کاملاً بی‌اساس است. این بنیاد همچون دیگر بنیادهای یک جامعه نه تنها نمی‌تواند خارج از حیطه مسئولیت دولت و حکومت قرار گیرد، که در ساختار حکومت و دولت نیز می‌باید نقش داشته باشد. حکومتی که «بنیاد دین» را به حاشیه روابط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌راند از دین عامل ایجاد بلوا و آشوب خواهد ساخت؛ خصوصاً دینی که آمادگی و تجربه این نوع بلواها را نیز از نظر تاریخی دارد. پس به استنباط ما راه دیگری جز «نوسازی» ساختار بنیاد دین باقی نمی‌ماند، ولی برخلاف مسیری که تحت عنوان «اصلاح‌طلبی» در حال حاضر در کشور در جریان است، ما قبول نمی‌کنیم که در چارچوب این «نوسازی» به دین نقشی بازهم فزاینده‌تر از گذشته در زمینه سیاسی و عقیدتی اعطا شود. این مسیری است که «اصلاح‌طلبان» در پیش گرفته‌اند، و بی‌دلیل نیست که از نظر ما اینان پیروان همان خط استعماری «یک کشور، یک مذهب» می‌باید تلقی شوند.

بحث را کوتاه می‌کنیم و به یک جمع‌بندی کوچک بسنده خواهیم کرد. امروز دین اسلام در ایران در موضع تدافعی قرار گرفته. با این وجود نمی‌توان نتیجه گرفت که پایان

دین‌سالاری و دین‌فروشی در کشور ایران از راه می‌رسد، چرا که نظریه‌های مخالف دین‌خوئی در کمال تأسف هنوز از صیقل کافی جهت تقابل و رودرروئی با این عامل برخوردار نیستند. در چارچوب همین نقصان و ضعف است که گروه‌هایی تحت عنوان «اصلاح‌طلبی» قصد دارند که به نام مبارزه با استبداد دینی، در عمل دین را در زمینه‌هایی باز هم گسترده‌تر و فراگیرتر بر فعالیت‌های روزمره جامعه حاکم کنند، و این از نظر ما می‌باید یک خطر جدی تلقی شود. به استنباط ما، ایرانیان در آینده‌ای نه چندان دور راه‌هایی جهت خروج از بن‌بست حکومت دینی خواهند یافت، تاریخ ملت‌ها را یک‌شبه ننوشته‌اند. اگر امروز این بحث را پیشنهاد می‌کنیم فقط برای آن است که در راه فراهم آوردن الزامات این خروج، خروجی که غیرقابل اجتناب خواهد بود، ایزاری هر چند کوچک جهت کارورزان ارائه کرده باشیم.